

سوی تو از هر طرف زشوق بیایند اهل فریقین در تو خیره بمانند

گر بروی در حسابگاه قیامت

چون تو شها معدن سخا و مجدی لایق هر گونه مدح و نعمتی و حمدی

جز تو نخواهد رجا به حسن چه فردی این همه سختی و نامرادی سعدی

چون تو پسندی سعادت است و کرامت (۱)

بهار از دریچه ذهن خلاق و توانای منوچهری

زهر اصفائی

در ادبیات ما از دیر باز توجه به نقش و نگارهای طبیعت و صورتهای زیبا و رنگین گل و گیاه، کوه و دشت، آسمان و زمین، چشمه و جویبار، درخت و پرندۀ جایگاه والایی داشته است.

در هر یک از سبکهای خراسانی، عراقی و هندی، طبیعت به شکلی متفاوت، با ابداع و ابتکارات همان سبک با شیوه های خاص آن، به شکل نظم درآمده و هر شاعر نیز طوری از طبیعت سخن گفته و چنان به وصف آن پرداخته است تا در نهایت با حال و هوای شعر و مضمون آن ارتباط نزدیک و تنگاتنگ یابد. چنانچه شاعر حماسه برای ایران، فردوسی نیز از طبیعت در اشعار خود بهره ها برده و می گوید:

بچندان فروغ و بچندان چراغ	بیاراسته چون به نوروز باغ
روان اندرو گوهر دلفروز	کزو روشنایی گرفتست روز
که هر بامدادی چو زرین سیر	زمشرق برآرد فروزنده سر
زمین پوشد از نور پیراهنا	شود تیره گیتی بدو روشنا

...

و نیز:

چو خورشید زد عکس بر آسمان	پراکند بر لاجورد ارغوان
---------------------------	-------------------------

همچنین:

چو خورشید بر زد بهامون درفش	رخ شد از خنجر او بنفش
-----------------------------	-----------------------

۱- حسین بن علی علیه السلام اسوه ایمان و شجاعت، سید محمد علی محمدی، مشهد: سازمان

همچنین به عنوان نمونه به چند بیت از اشعار نظامی گنجوی (یکی از شاعران سبک عراقی) در توصیف بهار اشاره می نماییم :

چو پیر سبز پوش آسمانی	ز سبزه برکشد بیخ جوانی
جوانان را و پیران را دگر بار	به سر سبزی در آرد صبح گلزار
گل از گل تخت طاووسی بر آرد	بنفشه بر طاووسی بر آرد
بسا مرغاکه عشق آوازه گردد	بسا عشق کهن کان تازه گردد
گل از شادی علم در باغ می زد	سپاه فاخته بر راغ می زد
سمن ساقی و نرگس جام در دست	بنفشه در خمار و سرخ گل مست
هوا بر سفره گوهرها گسته	زمرد را به مروارید بسته
زهر شاخی شکفته نو بهاری	گرفته هر گلی بر کف نثاری
نوای بلبل آوای دراج	شکیب عاشقان را کرده تاراج

... و شاعر پر آوازه سبک هندی ، صائب تبریزی ، در غزلی زیبا از وصف بهار استفاده کرده است :

بهار گشت زخود عارفانه بیرون آی	اگر زخود نتوانی زخانه بیرون آی
صفیر مرغ سحر تازبانه شوق است	زنبه خویش به این تازبانه بیرون آی
کنون که گشتی می راست بادبان از ابر	سبک زبحر غم بیکرانه بیرون آی
چو صبح فیض بهار شکوفه بکدود مست	چه خواب می کنی از آشبانه بیرون آی
هوای نساله مرغان شده ست پرده ساز	چه حاجتست به چنگ و چفانه بیرون آی
کمند عالم بالاست مصراع صائب	به این کمند زقید زمانه بیرون آی

ویژگیهای سبکهای مختلف در اشعار ذکر شده ، نمایان است ، در سبک خراسانی گویندگان مقصود خود را بیشتر با کلمات فارسی ادا می نمایند و سخنانشان ساده و بی پیرایه است و در عین سادگی به واقعیت بسیار نزدیک است . از طرفی در سبک عراقی ، استعاره ، کنایه و دیگر صنایع لفظی و معنوی برای زیبایی

سخن بکار گرفته می شود. در شعر صائب تبریزی نیز معانی باریک و تخیلات شاعرانه نهفته است ، که مشخصه سبک هندی می باشد . موقعیت جغرافیایی در بهاریه های شاعران جایگاه مشخصی دارد . اشعار بهاری نیز فراوان است . شاعرانی که اجزاء طبیعت و تصاویر بحضاری آنها برجستگی خاصی دارد ، دست شاعران بعد را باز گذاشتند ، تا هر نوع برداشتی را در جهت خلق تصاویر ، بروز دهند .

گل ، درخت ، باران و آسمان نماد زیبایی هستند و شاعران با این ابزار و کلمات کار نقاشی را می کنند که به تصاویر جان می بخشد و در اوج احساس و شور ، زبانی ساده و روان دارند .

بهار ، تصویری است که نگاه را فرا می خواند .

گل ، سمبل بهار است .

و کدام شاعر است که طبیعت در شعرش نقش نیافته باشد ، که طبیعت و زیبایی های آن جزء مهم شعر هستند .

بهار ، پدیده شگرف هستی ، خود نمادی از قدرت جهان آفرین است .

همیشه گفته اند : هر چهار فصل خدا زیباست ، اما آنچه شاهدیم ، بخصوص در شعر و ادب بیشتر به بهار پرداخته شده است بهار واقعیت جالب و شگفت انگیزی است که نمی توان آنرا از نظر دور داشت و از زیبایی های آن نگفت . در ذات بهار نوعی تنوع و تجدد و نوآوری است که با ذات هنر ، نزدیکی و تقارن داشته و شاعر مایل است ، این نوع نوآوری را در شعر بگنجانند .

بهار فصل شور و حیات و طراوت و حرکت و پویایی است ، بهار گستره سبز بی دریغی که با نسیم و باران و رنگین کمان پیوند دارد و وصلت قطره باران را با خاک حاصلی خواهد بود . موجهای سوسنستان ، قصه سبز افق ، افانه خوانی برگهاست که بر ما ارزانی می شود .

بهار فصل شعر و ترانه و زمزمه های شادمانه و شاعرانه

و کتاب شوقی که ورق می خورد به نام «منوچهر دامغانی»

منوچهری از تمام مناظر زیبا لذت می برد ، دل از دست می دهد ، زیباییهای چشمگیر را با نبوغ ذاتی ، شوق سرشار ، استعداد تابناک و جوانی و طراوت خود ، پیوند می دهد ، سرود شادمانی سر می دهد ، از کلاهش شوق می تراود و می سراید سرودی را که از افق آن سپیده می دهد و عشق طلوع می کند .

به واژه ها جان می بخشد ، به نسیم آب و باران حیات می دهد . زمزمه باران را می شنود ، آن گونه زیبا که ضرباهنگ آن را از واژه واژه سروده اش می توان شنید و لذت برد .

گلهای ذهن او همواره شکوفایند ، سروهای باغستان جانش و حواسش سر به فلک می ساینند ، صنوبرهای شعرش می خوانند ، کبکان می خرامند و کوههای سربلند با آسمان همسایه اند . آنگاه که باران شوق او باریدن می گیرد نخلها و سروها می رویند ، تپشهای خاک احساس می شود و نوبهار ارمغان می آورد گلها ، باغها ، سرسبزی را:

نوبهار آمد و آورد گل یاسمنا باغ همچون تبت و راغ بسان عدنا

آسمان خیمه زد از بیزم و دیبای کیبود میخ آن خیمه ، ستاک سخن نسترن

بوستان گویی بتخانه فرخار شده است مرغکان چون شمن و گلبنکان چون و ثنا

کبک ناقوسزن و شارک ستورزنست فاخته نایزن و بت شده طنپور زنا

بزم او را صفایی است آینه گون ، با هوایی معطر از عطر لاله های وحشی که دست در دست باد دارند و سرشار از لطافت و دلربایی اند . سرزمینش سراسر طراوت است و موسیقی ، سرشار از قهقهه بلبلان خوش نوا و کبکان ناقوس زن ، شارکان سنتور نواز و قمری مطرب .

دلش خانه گلهاست و جانش همخانه با شقایقها ، روحش همسایه آسمان و زبانش گویای زیبایی .

طراوت ابرها را احساس می کند ، عطر بنفشه ها را می نوشد . بهار از جانش می تراود و آسمان در چشمانش می شکفتد و حاصل این شور و شوق است که کار او را ممتاز کرده است .

به راستی اینان کیانند که می آریند ، می پیرایند ، برمی انگیزند و می آفرینند !

زلفک شمشاد بیراستند روی گل سرخ بیراستند

بلبلکان زیر و ستا خواستند کبکان بر کوه به تک خاستند

نای زنان بر سر شاخ چنار فاختگان همسر بنشاستند

منوچهری به زیبایی رو می کند و به طراوت آنگونه که گویی ریشه در طراوت و زیبایی دارد و اگر غیر از این بود که نیست ، چگونه می توانست گل و آب و آینه را دمساز کند .

زمین گل نثارش می کند و آسمان به او آفتاب می بخشد ، چرا که او آفتاب و گل را دوست دارد بهار برای او فصل خوب تماشاست . پیوند سبز آسمان و زمین را در می یابد ، دانه ها را ، پروانه ها را ، جوانه ها را و در نهایت ترانه ها

اندر آمد نوبهاری چون مهی چون بهشت عدن شد هر مههمی

بر سر هر نرگسی ماهی تمام شش ستاره در کنار هر مهی

بر سر هر شاخساری مرغکی بر زبان هر یکی بسم اللهی

منوچهری دنیایی دارد پر از غوغا ، هیاهو ، هلهله و شادی و جز این هم نمی خواهد . انگار گل با ترانه های او می شکفتد و یا ترانه های او با شکفتن گل همراه است و هر دم بهشتی می آفرینند و ارمغانی می آورد . ارمغانی از درک زیباییها دقت و نکته سنجی ، هم صحبتی با گل ، هم نشینی با شبنم و نسیم ، همراهی با باران و جویبار و پیوند با طبیعت . ارمغانی که روح را می نوازد و جان را به آنجا می برد که جز خرمی و سرسبزی چیز دیگری نیست ، ذره ذره شادی جوانه را از روئیدن قطره قطره

طراوت بازان را در بارش، برگ برگ احساس درخت را در سبز شدن، غنچه غنچه نشاط را در شکفتن بوته گل و دنیا دنیا زیبایی را در بهاری بودن و بهاری کردن، در دنیایی که منوچهری برای ما به تصویر می کشد، حس می کنیم.

شعر تفسیر طبیعت است و شعر منوچهری مصداق بارز آن او را باید شاعر زیباییها خواند.

رنگ، عطر، موسیقی و زیباییهای خیره کننده از مشخصات دیگر اشعار بهاری منوچهری است. طبیعت از قلم سحر آمیزش نقش سروری می گیرد. موشکافی او به شادمانی و نشاط آمیخته است. از سخنش سرور می بارد و این سرور آدمی را بر بال خیال می نشاند و به جهانی می برد زیباتر و دلزاتر:

بهار او زیباترین عرصه ای است که تخیل او را سیراب می کند.

قمریکان نای بساموختند
زرد گلان شمع برافروختند

سرو بنان جامه نو دوختند

زینسو و آنسو به لب جویبار

و می سراید:

بلبل به شاخ سرو برآرد همی صفر
قمری همی سراید اشعار چون جریر
ماغان به ابر نعره برآرند از آبگیر
صلصل همی نوازد بکجایی بم و زیر

چون مطربان زنند نوا تخت اردشیر

گه مهرگان خردک و گاهی سپهدان

می توان گفت منوچهری نقاش و موسیقیدان نیز هست، علاوه بر اینکه بیشتر سازهای موسیقی و نواهای آواز را در سروده های خود آورده است، می توان موسیقی و آهنگ ذره ذره طبیعت را که در اشعارش وجود دارد احساس کرد، از رعد و برق آسمان تا زمزمه جویبار، از آواز پرندگان تا نجوای نسیم.

و از سویی نقش و نگارها و زیبایی ها را به خوبی می توان دید و در ذهن خود تجسم نمود و ترسیم جزء جزء طبیعت در کمال زیبایی، با استفاده از استعاره و تشبیه و ... با نکته بینی و ظرافت خاصی صورت گرفته است.

در ادامه مقاله اسامی تعدادی ارگلهای گلستان اشعار منوچهری را آورده ایم همراه با نمونه هایی از ابیات دربارہ این گلها.

که به علت کمبود وقت از خواندن این بخش صرفنظر می کنم و در پایان عرض می کنم:

گفته اند: دستی که به مردم گل تعارف می کند. لااقل همیشه خودش بوی گل دارد. و ما می گوئیم دستی که به مردم باغ و بهارستان تعارف می کند، همواره معطر است و جاوید.

و این برگهای جاویدان شعر منوچهری است که با بهار و باغ و گل پیوند دارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی